

فصلنامه تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)
علمی - پژوهشی
سال چهارم - شماره دوم - تابستان ۱۳۹۰ - شماره پیاپی ۱۲

مقایسه تحلیلی مبانی فکری سبک شکوائیه‌های انوری و خاقانی

(ص ۲۲۷ - ۲۰۵)

اسدالله واحد (نویسنده مسئول)^۱، محمدعلی نوری باهری^۲
تاریخ دریافت مقاله: ۸۹/۱۲/۵
تاریخ پذیرش قطعی: ۹۰/۲/۱۴

چکیده:

یکی از موضوعات بسیار مهم در شعر قرن ششم که آن را از شعر دوره‌های پیشین متمایز می‌سازد، شکوه و شکایت است؛ علت این امر نیز پیرشانی اوضاع اجتماعی و سیاسی آن دوره بوده است. انوری و خاقانی، یکی از ابیورد خراسان و دیگری از شروان آذربایجان، در دو اقلیم متفاوت، شاعران برجسته این دوره هستند که هر کدام شکوائیه‌هایی در زمینه‌های مختلف فلسفی، اجتماعی، سیاسی و شخصی سروده‌اند. شکوائیه‌های این دو شاعر، از جهاتی به هم شبیه و از جهاتی دیگر از هم متفاوتند. این مقاله بر آنست تا این همانندیها و تفاوتها را بررسی کند.

کلمات کلیدی:

شکوائیه‌های فلسفی، سیاسی، اجتماعی، شخصی، مدح، طنز، مرثیه.

۱ - دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تبریز assadollahvahed@yahoo.com

۲ - دانشجوی دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تبریز

مقدمه :

شعر غنایی حاصل لبریزی احساسات شخصی شاعر و بیان هنری تصویرهای احساسی و عاطفی اوست. در یک چشم‌انداز، ادب غنایی را با تمام زیر مجموعه‌های خود، در کلّ میتوان همچون دایره‌ای فرض کرد که مشتمل بر حلقه‌های متداخل و تودرتوی هستند؛ بطوری که هر یک از حلقه‌ها نسبت به دیگری پیوندی ناگسستنی دارد. این حلقه‌ها، همان انواع فرعی ادب غنائیند که اهمّ آنها عبارتند از: شعر ستایشی، تغزّل، غزل عاشقانه و عارفانه، داستانهای عاشقانه، هجو، شعر تفنّنی، طنز، مرثیه، شکوائیه، حبسیّه و شکوائیه در میان انواع فرعی مذکور، در عین دارا بودن وجوه تمایز؛ با اغلب آنها بویژه حبسیّه و مرثیه، مشترکات و پیوندهای عمیقی دارد.^۱

شکوائیه چیست؟ در چه دوره‌های ادب فارسی رونق بیشتری داشته و شامل کدام مؤلفه‌های فکری است؟ شکوائیه^۲ در اصطلاح ادبی، شعری است که ناکامیها، رنجها، نومیدیهای شاعر را بیان میکند و آلام فکری، روحی و اجتماعی او را شرح میدهد. بنابراین چنین اشعاری حاوی مضامینی چون شکایت از روزگار، بخت و سرنوشت، مردم زمانه، سختیهای زندگی، ارباب قدرت و جز اینهاست. (نک: یاحق، ۱۳۸۴ و نیز عباسپور، ۱۳۷۶: ۲۲۷)

شکوائیه از آغاز شکل‌گیری شعر فارسی در آثار شاعران وجود داشته است ولی به دلیل تحولات فکری، سیاسی و اجتماعی روزافزون عهد سلجوقی و تأثیر آن در روحیه هنرمندان و شاعران، نمود بیشتری در شعر شاعران دوره مذکور پیدا کرد؛ بطوریکه میتوان شکوائیه را به لحاظ فکری، هنری و روحی، یکی از انواع مهمّ ادبی، از زیر شاخه‌های ادب غنایی، در قرن ششم به حساب آورد. در حقیقت به جای تغزّلات شورانگیز عصر سامانی و غزنوی، شکوائیه‌های رقت‌بار خودنمایی میکنند؛ علّت این امر نیز پریشانی اوضاع سیاسی و اجتماعی آن دوره بوده است. (صفا: ۱۳۶۶: ۳۶۶)

اوضاع آشفته و نابسامان حاکم بر جامعه، شاعران این عصر را واداشت تا لب به شکایت از دنیا و روزگار بکشایند و شکایت و بیزاری از دنیا، شکایت از کساد بازار فضل، شکایت از منسوخ شدن مروت و وفا و شکایت از ابنای روزگار را وجهه بارز و مشخص شعر این عصر سازند. (نک: شمیسا، ۱۳۷۵: ۱۷۹-۱۸۰) در شعر این دوره انواع شکوائیه‌های فلسفی (شکایت از دستگاه آفرینش، گردش آسمان، ناسازگاری بخت، نابرابریهای مقدر، ناپیدایی غایات امور و...)، اجتماعی (شکایت از نابرابریهای اجتماعی، نادانی و فساد اخلاقی عوام و...)، سیاسی (گله از مدیران و حاکمان سیاسی جامعه، شکایت از زندان و...) و شخصی (گله از پیری، ضعف و ناتوانی، بیماری، خواری و بیکسی، ناداری، بیوفایی معشوق و...) به چشم میخورد.^۳

انوری و خاقانی دو تن از شاعران برجسته این دوره هستند که از گردش افلاک و بخت و اقبال خویش، حسادت اطرافیان، مرگ عزیزان و اوضاع آشفته و پریشان سیاسی و اجتماعی روزگار خود و جز اینها ناله و شکوه سرداده‌اند. شکوائیه‌های سیاسی و اجتماعی انوری به دلیل تندی زبان و بیروایی او در بیان نابرابریها و بی‌عدالتیهای موجود در جامعه، فساد سیاسی و اجتماعی، بسیار حائز اهمیت است. بخش قابل توجهی از اشعار خاقانی را نیز شکایت‌های او از جهان، ناهلان روزگار، حوادث تلخ و ناگوار زندگی حبسیات و... تشکیل می‌دهد که مجموعه آنها به منزله حسب حال و زندگی نامه‌ای است که حوادث زندگی و نحوه برخورد او با آنها و نیز روحیات او را به خواننده نشان می‌دهد.

شکوائیه‌ها به لحاظ تنوع مبانی فکری، حائز اهمیتند. در میان پژوهشهای ادبی جای خالی تحقیق در این حوزه بجا احساس میشود و بجاست تحقیق بایسته‌ای در خصوص سبک شکوائیه‌ها؛ بخصوص سبک مبانی فکری آنها صورت گیرد! آنچه از پیشینه تحقیق در دست است، برخی از مدخل‌های دانشنامه‌ها و دایره‌المعارف‌های ادبی است که تنها به تعریف اجمالی شکوائیه و ذکر اقسام آن پرداخته‌اند؛ از جمله: مدخل بئالشکوی نوشته محمدجعفر یاحقی در دانشنامه زبان و ادب فارسی (نک: یاحقی، ۱۳۸۴: ۷۰۷-۷۰۹) و نیز همان مدخل از اصغر دادبه در دایره‌المعارف بزرگ اسلامی. (دادبه، ۱۳۸۱: ۳۴۳-۳۴۶) ناگفته نماند که آقای یحیی طالبیان نیز مقاله‌ای درباره بئالشکوی در شعر خاقانی دارد (طالبیان، ۱۳۷۲: ۷۷-۹۶) که در آن به توصیف شکوائیه‌های شاعر مذکور پرداخته است.

این مقاله پژوهشی درباره مبانی فکری شکوائیه‌های دو کانون بسیار مهم ادبی قرن ششم، خراسان و آذربایجان، است و بر آن است که این پرسشها پاسخ دهد که:

اهم مبانی فکری شکوائیه‌ها چیست؟ وجه یا وجوه اشتراک و تمایز مبانی فکری، در شکوائیه‌های انوری و خاقانی کدامند؟ آیا اندیشه‌ها، محیط اجتماعی و شرایط زندگی در شکل‌گیری و تنوع شکوائیه‌ها سهمیند؟

انتظار میرود که خواننده احتمالی مقاله با خواندن آن و درنگ در شرایط زندگی و محیط اجتماعی دو کانون ادبی، به درک درستی از مبانی فکری سبک شکوائیه‌های شاعران مورد بحث، دست یابند. بنابراین برای این منظور در مدخل بحث و بررسی، ابتدا به شکوائیه‌های انوری و خاقانی پرداخته شده، سپس با طرح انواع شکوائیه‌ها، با مقایسه انتقادی، وجوه اشتراک و تمایز هر یک از آنها بازنموده شده و در نهایت نتایج به دست آمده در پایان نوشتار طرح گردیده است.

۲- بحث

۲-۱- شکوه‌های انوری و ناله‌های خاقانی

آوازه‌انوری به سرودن قصاید مدحی غرّاست؛ قصایدی که بیشتر در ستایش پادشاهان و بزرگان سروده شده است. اما انوری در کنار این مدایح، شکوائیه‌هایی دارد که بسیار درخور اهمیت‌تند؛ شکوائیه‌هایی که اگر با مدایح او مقایسه شوند، دو چهره متفاوت از یک شاعر را به ما نشان خواهد داد: انوری ستایشگر و انوری شکایتگر. او در این چهره، از زبان تند و تیز خود علیه تحمیق موجود در جامعه، چاپلوسی، سوء اداره تشکیلات کشوری استفاده میکند و زنان و سرنوشت کور و غیره را به‌سخره میگیرد. (ریپکا، ۱۳۶۴: ۵۸)

خاقانی نیز یکی از پر آوازه‌ترین شاعران قصیده‌سراست. او در اغلب قصاید، دولتمردان و بزرگان را مدح گفته است. با این وصف، او شاعری است شاکي و نالان! دفتر شعر او مملوّ از گله‌ها و شکوه‌های بسیار از جهان، حوادث تلخ و ناگوار زندگی، مصائب و آلام خویش است. مطالعه دقیق دیوان او دو صفت بارزش را در اشعار آشکار میکند: «یکی تفاخر و مناعت و بلندنظری است... و دیگر زودرنجی و گله‌گزاری او از مردم روزگار است. (سجّادی، مقدمه دیوان خاقانی، ۱۳۷۳: ۳۳ و نیز نک: طالبیان، ۱۳۷۲: ۸۱) حال پرسش مهم این است که دلیل این همه شکوه، شکایت و ناله چیست؟!

خاقانی شاعری است که به فضایل و مقامات خود میبالد و از جامعه نیز توقع دارد که به دیده احترام به او بنگرد و انتظاراتش را برآورد. اما در محیطی که بزرگی افراد را به حسب و نسب و مال و ثروت میسنجند، این توقعات برآورده نمیشوند و از طرفی اخلاق عمومی در اثر دسته بندیهای سیاسی و مذهبی و محلی چنان فاسد شده است که خاقانی ناگزیر است لب به شکایت بگشاید. دلیل دیگر شکایت‌های او، شغل پدر و زندگی فقیرانه اوست که نمیتواند آرزوهای بلندپروازانه فرزندش را برآورده سازد. از طرفی حسادت اطرافیان و مرگ زن و فرزند و عزیزان نیز روحیه او را بسیار آزرده کرده است و همه این عوامل دست به دست هم داده، و شاعری شاکي و گله مند در عرصه ادبیات فارسی پدیدآورده اند.

از آنجاکه شکوائیه‌ها بیان کننده احساسات و اندیشه‌های واقعی شاعر و عاری از هرگونه تظاهر، خودنمایی و سرشار از صمیمیت و عاطفه هستند و هرگونه پرده‌ای را از چهره واقعی او کنار زده، آن را چنان که هست، به خواننده نشان میدهند، بهترین وسیله برای پی بردن به «من» حقیقی شاعر به شمار میروند؛ لذا انواع شکوائیه‌های این دو شاعر، مشترکات و اختلافات ذوقی، روانی و احساسیشان را باز مینمایند. حال به بررسی و تحلیل مبانی فکری انواع شکوائیه‌های دو شاعر میپردازیم:

۲-۲- شکوائیه‌های فلسفی

از آنجا که بخش مهم و عظیمی از فلسفه و کلام اسلامی، صرف سازش جبر و اختیار و تقدیر شده و در آن، به تأثیر افلاک بر سرنوشت محتوم انسانها تأکید گردیده‌است، بیجا نیست که شکایت از تقدیر و آسمان و اعتراض به آنها را شکوائیه فلسفی تلقی کنیم. در شکوائیه‌های فلسفی انوری و خاقانی، وجوه اشتراک و وجوه تمایزی مشهود است که ذیلاً بررسی میشوند.

۲-۲-۱- وجوه اشتراک

۲-۲-۱-۱- ستمگری آسمان

انوری آسمان را ستمگری میداند که از زمانی که چشم به جهان گشوده، او را گرفتار غم و اندوه کرده‌است:

تا آمد از عدم به وجود اصل پیکرم جز غم نبود بهره ز چرخ ستمگرم
(انوری، ۳۲۶)

خاقانی نیز آسمان را عامل غم و اندوه خود میداند:

از بس که غم خورم ز سپهر بنفشه رنگ خاقانی بنفشه دلم خواند روزگار
(خاقانی، ۶۱۷)

او معتقد است که اصلاً در ذات عالم، انصاف وجود ندارد و در این دنیا، تنها کسی از دست غم در امان است که به دنیا نیامده‌است. (نک: همان: ۷۴۵)

۲-۲-۱-۲- بیمهری به هنرمندان و نوازش بیهنران

به گمان انوری، فلک دانایان و هنرمندان را مورد بیمهری و آزار و اذیت قرار میدهد و بیهنران و جاهلان را مینوازد، لذا از فلک نالان، گله‌مند و شاکی است:

در کوی هنرمبش‌کان کوی اقطاع قدیم شالهنگ است
با جهل پناه کاندرا این باغ بر بید همیشه بادرنگ است
برگردن اختیار احرار اکنون نه‌ردیست پالهنگ است
(انوری، ۷۳، ۷۴)

خاقانی نیز در برابر این رفتار فلک، با انوری همداستانست و چون او شکوه میکند و مینالد:

بیهنرخوش چو گل که بر کمرش	کیسه جز لعل تر ندوخته‌اند
هنری سرفکنده چون لاله است	که کلاهش مگر ندوخته‌اند
یک سرفله نیست کز فلکش	بر کله صد گهر ندوخته‌اند

نیست آزاده را قبا نمـدی که بر او پاره بر ندوخته‌اند
(خاقانی، ۱۰۴ و ۱۰۵)

۲-۱-۳- بخل آسمان

در نظر انوری آسمان، بخیل بدکرداری است که جز بدکرداری کاری از او برنمی‌آید و خاک بهتر و کریمتر از اوست:

آسمان آن بخیل بد فعل است که از او جز که فعل بد نجهد
خاک ازو به که گرکسی بمثل مشـتکی جو به نزد او بنهد
چون کریمان از او قبول کند پس به هردانه بیست باز دهد
(انوری، ۶۲۹)

خاقانی نیز از این معانی بسیار دارد.^۴ او فلک و روزگار را میزبان سیه کاسه‌ای میداند که خیری از او عاید میهمان نمیشود و کاری از او برنمی‌آید:

دهر سیه کاسه‌ایست ماهمه مهمان او بی نمکی تعبیه است در نمک خوان او
بر سـر بازار دهر نقد جفا میروود رسته‌ای ار ننگری رسته خذلان او
(خاقانی، ۳۶۴)

۲-۱-۴- خواهش از دنیا با زبانی تند برای خاتمه دادن به جفاهای خود

انوری، بعد از شمردن جفاهای جهان، از او می‌خواهد قبل از آنکه جانش به لب برسد به ستمهایش خاتمه دهد:

ای بیوفا جهان دلم از درد خون گرفت دریاب پیش از آنکه رسد جان به غرغم
(انوری، ۳۲۷)

خاقانی هم از دست ستمهای فلک به ستوه آمده است؛ لحن او بسیار تندتر از انوری و آکنده از عناد، پر خاش و ستیز است:

بیداد بر این تنگدل آخر بس کن ای ظالم ده رنگ دل آخر بس کن
از خیره کشیت سنگ بر من بگریست ای خیره کش سنگدل آخر بس کن
(خاقانی، ۷۳۰ و نیز نک: ۹۱۵)

۲-۲-۲- وجوه تمایز

۲-۲-۲-۱- طنز

از آنجا که انوری شاعری طنزپرداز است، در شکایات او گاه مایه طنز به شکل خفی و پنهان و گاه آشکار به چشم می‌خورد. این ویژگی را در اشعار خاقانی نمیتوان دید. تشبیه غم به نوعروس، جز طنز چه وجهی میتواند داشته باشد؟
کردم نظر به فکر در احکام نه فلک جز نوعروس غم نشد از عمر همسرم
(انوری، ۳۲۶)

و در قطعه زیر با بیانی طنزآمیز خود را آماج همه بلاهای آسمانی میدانند؛ گویی بلاها جز او کسی را نمیشناسند و تنها میخواهند بر سر او نازل شوند!
هر بلایی کز آسمان آید گرچه بردیگری قضا باشد
بر زمین نارسیده می‌گوید خانه انوری کجا باشد^۵ (همان: ۶۶۲)

۲-۲-۲-۲- شکایت از بخت

درست است که شکایت از روزگار و فلک، در حقیقت شکایت از بخت است، اما انوری کمتر از بخت خود نالیده، یا لاقلاً در گله‌هایش واژه "بخت" را کمتر به کار برده در حالی که خاقانی در بسیاری از شکوائیه‌هایش از بخت خود نالیده است:
ای صدر جهان مپرس کز چرخ درموزه بخت من چه سنگ است (همان: ۱۳۷)
قلم بخت من شکسته سراسر است موی در سر ز طالع هنر است...
(خاقانی، ۶۲)

۲-۲-۲-۳- تعابیر مختلف از دنیا، آسمان و بخت و طالع

یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های شکایتهای فلسفی خاقانی، تعابیر مختلف او از دنیا، آسمان و بخت و طالع خویش است. او از دنیا با عناوینی چون شیب بلا، سراب، حریفی بس دغا، افلاس خانه، غرقه گاه و... و از دهر و روزگار با عناوینی چون قمره، قمارخانه، صیاد، سیه کاسه و... و از آسمان و فلک با عناوینی چون خضرای خذلان، شیشه‌ای پر دیو، کعبتین بی‌نقش، افعی زمرّد پوش، کهن‌گرگ خشن‌بارانی، دخمه و... و از شب و روز با عنوان سگ ابلق یاد کرده است.^۶ دلیل این امر را زیادی حجم و تندی و تیزی شکوه‌های خاقانی نسبت به انوری و نیز تصویر و ترکیب‌سازیهای خاص خاقانی میتوان دانست.

۲-۳- شکوائیه‌های اجتماعی

عهد سلجوقی و خوارزمشاهی، دوره خیزش و اوجگیری نابسامانیها و کشاکشها، ظلمها و تعدیهای اجتماعی است. صاحبان اندیشه، فرهیختگان، هنرمندان و شاعران معضلات یادشده را برنتافته و در این عهد لب به ناله و شکوه گشوده‌اند. با این وصف، شکایتها از نابرابریهای اجتماعی، نادانی و فساد اخلاقی عوام، رفتارهای ناشایست طبقات و اصناف مختلف جامعه و جز اینها را میتوان شکوائیه‌های اجتماعی در قرن ششم نامید.

شکوائیه‌های اجتماعی انوری غالباً بر محور بخل و خست اهل روزگار، زوال و از بین رفتن انسانیت، فساد اخلاقی، حوادث و رخدادهای تلخ و ناگوار و نارضایی از زنان دور میزند. شکوائیه‌های اجتماعی خاقانی را نیز بطور کلی در شکایت از اقران و حاسدان، مردم روزگار و بخل و خست و فساد اخلاقی آنان و همشهریان خود، که قدر او را نمیدانند، و نارضایتی از زنان میتوان خلاصه کرد.

۲-۳-۱- وجوه اشتراک

۲-۳-۱-۱- شکایت از بخل مردم روزگار

انوری انتظار دارد همه به فضل و دانش او احترام بگذارند و با انعام و اکرام، جانب او را رعایت کرده، زندگیش را تأمین کنند؛ در غیر اینصورت لب به شکایت خواهد گشود و از نبود جود و کرم شکوه خواهد کرد:

خراب کرد به یکبار بخل کشور جود	نماند در صدف مکرمت گوه‌رجود
وبال گشت همه فضل و علم و گوهر و مال	شرنگ گشت همه نوش و شه‌دوش‌گرو جود

(انوری، ۱۴۶)

شروانیان هم توقعات خاقانی را چنانکه او میخواهد، برآورده نمیکنند. یا انتظارات او بیشتر است یا همشهریان وی بخیل و خسیسند:

پیش ما بینی کریمانی که گاه مائده	ماکیان بردرکنند و گریه در زندان سرا
گر برای شوربایی بر در اینها روی	اولت سکتا دهند از چهره آنگه شوربا

(خاقانی، ۲)

۲-۳-۱-۲- شکایت از ناهلان و تنهایی خود

اوج شکایت انوری از جامعه، آنجاست که با صراحت و بی‌پروایی تمام، عیوب و صفات مذموم مردم را یکایک برمیشمارد و به دلیل اینکه خود عاری از آن صفات ناپسند است، خود را در جامعه حشو و زاید میبیند! و این مسئله را ناشی از طالع بد خود میداند که او را

در میان چنین مردمی گرفتار کرده‌است. مردمی که در منجلاب رذیلتها و فساد اخلاقی فرورفته، دست و پا میزنند و هر که را که هم‌رنگ آنها نیست، از خود طرد میکنند:

در روی هر که خندم از آنکس قفاخورم کس را گناه نیست چنین است طالع
نزد خواص حشو وجودم چو واو عمرو پیش عوام چون الف بسم ضایع
اینست عیب من که نه دو نه مفسدم وینست جرم من که نه خائن نه طامع
(انوری، ۶۹۱، ۶۹۰)

خاقانی نیز به کرات از نااهلی و بیوفایی مردم روزگار؛ بویژه همشهریان خود نالیده و خود را در میان آنها تنها و بی‌کس دیده است بی‌آنکه دوست و آشنایی داشته باشد:

با که گیرم انس کز اهل وفا بی روزیم روزی من نیست یاخودنیست در عالم وفا
در همه شروان مرا حاصل نیامد نیم دوست دوست خود ناممکنست ای کاش بودی آشنا
من حسین وقت و نااهلان یزید و شمر من روزگارم جمله عاشورا و شروان کربلا
(خاقانی، ۲)

۲-۳-۱-۳- شکایت از زنان

انوری بارها زنان را مورد مذمت قرار داده است. نکوهشهای مکرر او از زنان، از یک سو به دلیل نارضایی همسرش بوده و از سوی دیگر تحت تأثیر افکار عمومی و سنت دیرین مردسالاری و زن‌ستیزی جامعه آن روز قرار گرفته است.

گفت باخواجه یکی روز از این خوش‌مردی خنک آن کس که زن خوب بمیرد او را
گفت ای خواجه زن خوب تو داری امروز گفت خوب است اگر مرگ پذیرد او را
زن چرا شاید آنرا که بری بر سر چاه در چه اندازی و کس به که نگیرد او را
(انوری، ۵۱۸)

خاقانی نیز همانند انوری زنان را مورد نکوهش قرار داده از دست آنها شکوه سرمی‌دهد:

همه عیبند زنان وان همه را نیک مردان به هنر برگیرند
صید مرد است زن اما به زنان مرد را صید نگون سرگیرند
(خاقانی: ۸۷۶ و ۸۷۷)

چنانکه از ابیات زیر بر می‌آید، نارضایی از همسر را میتوان دلیل عمده بدبینی خاقانی نسبت به زنان و شکوه‌هایش از دست این طایفه دانست:

زخم بر دل رسید خاقانی تا خود آسیب بر خورد چه رسد
از یکی زن رسد هزار بلا پس ببین تا ز ده‌به صد چه رسد
سنگ باران ابر لعنت باد بر زن نیک تا به بد چه رسد
(همان: ۸۷۶)

۲-۳-۲- وجوه تمایز

۲-۳-۱-۲- فراشخصی بودن

یکی از وجوه تمایز شکوائیه‌های اجتماعی انوری با خاقانی، فراشخصی بودن بعضی از گله‌های انوری است. بدین معنی که خاقانی در همه شکوه‌های اجتماعی، خود را در مقابل جامعه میبیند؛ چنانکه خواننده میپندارد اگر جامعه جانب او را رعایت کند، دیگرگله و شکایتی در میان نخواهد بود. اما زبان انوری در بعضی شکوائیه‌هایش زبان مردم و شکایت او شکایت مردم است. او از حوادث تلخ و ناگوار روزگار خود چنین ناله سر میدهد:

یا از دروغگویی، طمع و اخلاق فاسد بازاریان که همواره مورد انتقاد و سرزنش بسیاری از مردم بوده و هستند، مثل اغلب مردم لب به شکایت گشوده، آنها را مینکوهد:

روزی پسری با پدر خویش چنین گفت کان مردک بازاری از آن رزق چه جوید
گفتا چه تفحص کنی احوال گروهی کز گند طمعشان سگ صیاد نبوید
بازار یکی مزرعه تخم فساد است ز آن تخم در آن خاک چه پاشی که چه روید

(همان: ۶۴۵، ۶۴۶)

۲-۳-۲- شکوه از اقران و حاسدان و طبقات و اصناف مختلف جامعه

یکی از مهمترین وجوه تمایز شکوائیه‌های اجتماعی انوری و خاقانی، گله‌های او از اقران و حاسدان و طبقات و اصناف مختلف جامعه است:

مشتی خسیس ریزه که اهل سخن نیند با من قران کنند و قرینان من نیند
(خاقانی، ۱۳۷۳: ۱۷۴)

دشمنند این ذهن و فطنت را حریفان حسد منکرند این سحر و معجز را رفیقان ریا
(همان: ۱۸)

او در مرثیه فرزندش از طیبیان و دعانویسان نیز شکایت کرده است.

این طیبیان غلط بین همه محتالانند همه را نسخه بدرید و به سر بازدهید
نسخه طالع و احکام بقا کاصل نداشت هم به کذاب سطرلاب نگر بازدهید
سحرونیرنج و طلسمات که سودی نمود هم به افسونگرهاروت سیر بازدهید^۷

(همان: ۱۶۴)

خاقانی از رافضیان نیز که او را خارجی شمرده‌اند، شکایت میکند و آنها را امت شیطان و

بی دین و ایمان میخواند. (نک: همان: ۷۱۵)

۲-۴- شکوائیه‌های سیاسی

منظور از شکوائیه‌های سیاسی، اشعاری است که موضوع آن، شکایت از حاکمان و مدیران سیاسی جامعه، فساد تشکیلات اداری، شکایت از زندان و مسائل مربوط به حکومت است.

شاید به وجود آمدن برخی از شکوائیه‌های فلسفی و تا حدی اجتماعی که در آنها شاعر از گردش افلاک و ناسازگاری بخت و طالع خویش و یا از طبقات مختلف اجتماعی شکوه میکند، تا اندازه‌ای معلول همین امر باشد؛ یعنی شاعر بخاطر بیم از واکنش قدرت حاکم، بجای اعتراض و شکایت صریح و مستقیم، افلاک و بخت و طالع خود را مورد سرزنش و نکوهش قرار میدهد.

هم انوری و هم خاقانی، هر دو دارای شکوائیه‌های سیاسی هستند. اما شکوائیه‌های هیچکدام با هم قابل مقایسه نیست؛ به عبارت دیگر، جز موارد اندک، وجه تشابهی در بین شکوائیه‌های سیاسی آنها دیده نمیشود.

۲-۴-۱- تنها وجه اشتراک

مقایسه شاهان زمان خود با محمود غزنوی و شکایت از بخل و خست آنان

یکی از معدود وجوه اشتراکی که در شکوائیه‌های سیاسی انوری و خاقانی دیده میشود، این است که هر دو، شاهان زمان خود را با محمود غزنوی مقایسه کرده و از فقدان شاعرانوانی چون او و از بخل و خساست شاهان روزگار خود، گله و شکایت کرده‌اند:

عنصری گر به شعر می صله یافت
نه از ابناء عنصر برتری است

نیست اندر زمانه محمودی
ور نه هر گوشه صدچوعنصری است

(انوری، ۵۶۸)

به دور کرم بخششی نیک دید
خسک ساختی دیگدان عنصری

اگرزنده ماندی در این کور بخل
زمحمود کشورستان عنصری

(خاقانی، ۹۲۶)

۲-۴-۲- وجوه تمایز

۲-۴-۲-۱- شخصی بودن

شکوائیه‌های سیاسی خاقانی، بیشتر جنبه شخصی دارند؛ یعنی شاکی، خاقانی و شکایت شده، حکومت است. لذا خواننده وقتی این شکایتها را میخواند، این سؤال برایش پیش می‌آید که اگر حکومت جانب خاقانی را رعایت میکرد و حقوق او را پاس میداشت و برایش گرفتاری پیش نمی‌آورد، آیا باز هم لب به شکایت میگشود یا نه؟

حبسیه‌ها و یکی از خراسانیه‌های^۸ او و بعضی از اشعاری که در عزلت و قناعت و نیز در مباحثات خود سروده، شکوائیه‌های سیاسی او را تشکیل میدهند که غالباً جنبه شخصی دارند. او «در پی مناسبات و مراودات خود با مسند نشینان، مدتی از عمر را در زندان گذرانده و در حبسیات خویش درد و رنج این گرفتاریها را شرح داده است» (معدن‌کن، ۱۳۷۵: ۲۵)

خاقانی پنج قصیده^۹ از قصاید خود را به شرح دردها و رنجهای خود در زندان اختصاص داده است و معروف‌ترین آنها قصیده ترسائیه است. در این قصیده اوج شکوه سیاسی خاقانی آنجاست که با نام بردن از صاحبان قدرت، از آنها تبراً جسته و نخواستہ است برای رهایی از زندان دست به دامن آنها شود:

نه از عباسیان خواهم معونت	نه بر سلجوقیان دارم تولّاً
چو یوسف نیست کز قحطم رهند	مرا چه ابن یامین یا یهودا

(همان: ۲۵)

او در قصیده دیگری که عظیم‌الدوله را برای رهایی از زندان شفیع قرار داده، به تعریض و بطور غیر مستقیم اخستان بن منوچهر شروانشاه را بیدادگر گفته و زندانی شدن خود را نشانه ظلم و بیعدالتی او دانسته است:

از هر که داد خواهم بی‌داد بینم آوخ	بر جور خوش کنم دل چون داوری ندارم
یأجوج ظلم بینم و آلا سداد رأیش	از بهر سدا انصاف اسکندری ندارم

(همان: ۲۷۹، ۲۸۰)

و در پایان قصیده ضمن فخر و مباحثات به سخنوری خود، این نکته را یادآوری میکند که روزگاری زینت بخش بزم شاهان بوده، اما امروز مورد بیمه‌ری قرار گرفته است. (نک: همان: ۲۸۳)

شاعر شروان به بهانه روی آوردن به عزلت و قناعت، شاهان و امیران خسیس و بخیل را آماج شکایت‌های خود قرار داده است:

او در چندین قصیده از مدح سلاطین اظهار پشیمانی کرده، اعلام بیزاری میکند. (نک: همان: ۲۴۲ و ۸۰۵)

زبان خاقانی در برخی از شکوائیه‌ها بیپرواست. برای نمونه بیت زیر را میتوان بیپرواترین شکوائیه سیاسی خاقانی بشمار آورد که دارای لحنی بسیار تند و تیز است:

هر قلم مهر نبی ورزم دشمن دارم تاج و تختی که مسلمان شدنم نگذارند
(همان: ۱۵۵)

همه این موارد بیانگر آن است که شکوه‌های سیاسی خاقانی، همانند شکوه‌های اجتماعی او، کاملاً جنبه شخصی دارند در نظر خاقانی، ملاک و معیار یک حکومت خوب و عادل آن است که تنها حقوق او را رعایت کند و او را راضی نگه دارد. اما در مواردی بسیار اندک شکایت‌های سیاسی او از جنبه شخصی فراتر میرود و زبانش، زبان همه مردم میشود؛ آنجا که میبیند فرومایگان جاه و مقام کسب کرده و بر مردم مسلط شده اند، با زبانی تند لب به شکایت می‌گشاید:

دولت امروز زن و خادم راست کاین امیر ری و آن شاه قم است
(همان: ۷۵۰)

و تنها این شکوائیه او را میتوان با شکوائیه‌های سیاسی انوری در یک ردیف قرارداد. چرا که اغلب گله‌های سیاسی انوری فراشخصی است.

۲-۴-۲-۲- فراشخصی بودن

اغلب شکوائیه‌های سیاسی انوری فراشخصی است؛ یعنی او در شکوه‌های سیاسی خود از زبان مردم بیچاره و بدبخت که جرأت اعتراض ندارند، سخن می‌گوید. او با اینکه از طریق دریافت صلح، از مداخله خویش ارتزاق میکند در برابر ظلم و بیعدالتی و آشفتگی سیاسی نتوانسته است نظاره‌گر خاموش باشد؛ بلکه بهر شکلی بوده، اعتراض و نارضایی خود را نشان داده است. یکی از مشهورترین شکوائیه‌های سیاسی او که نام وی را در شعر فارسی بلندآوازه کرده، نامه‌ای از زبان اهل خراسان به خاقان سمرقند است، که در آن ضمن برشمردن فجایعی که غزان ببار آورده‌اند، از خان سمرقند یاری و کمک می‌طلبد:

به سمرقند اگر بگذری ای باد سحر	نامه‌ای اهل خراسان به بر خاقان بر
نامه‌ای مطلع آن رنج دل‌وآفت جان	نامه‌ای مقطع آن درد دل و سوز جگر
نامه‌ای بر رقمش آه عزیزان پیدا	نامه‌ای درشکنش خون شهیدان مضمهر

(انوری، ۱۳۷۲: ۲۰۲)

در ادامه این شکوائیه به مواردی از ویرانیها، خرابیها، آشفتگیهای سیاسی و اجتماعی و تجاوز به ناموس مردم و غیره اشاره میکند که ذکر آنها باعث اطاله کلام میگردد.^{۱۰}

انوری در قطعه‌ای به صراحت و بیباکانه، یکایک اصحاب دیوان را نام برده، عیوبشان را برمیشمارد و افسوس میخورد که چرا امور ملک و ملت به چنین ناکسان نالایق سپرده شده است. چرا که وجدان او بیدار، چشمانش بینا و ضمیرش آگاه است و روا نمیداند که فساد اداری و حکومتی را ببیند و در مقابل آن خاموش باشد. اینجاست که او چون شاعری متعهد و حسّاس با حمیت تمام به امور کشور قیام میکند و فریاد تظلم و دادخواهی سر میدهد:

خسروا این چه حلم و خاموشی است	صاحباً این چه عجز و مأیوسی است
آخر افسوستان نیاید از آنک	ملک دردست مشتت افسوسی است
اولیاً نایبی که هست به کار	راست چون پیر کافر روسی است
ثانیاً این کمال مستوفی	نیک سیّاح روی و سالوسی است

(همان: ۵۶۶)

و در خاتمه، همه این کاستیها را با تعریض و کنایه، به پای باژگونی روزگار مینویسد که این خود نشانگر اوج تأسف او از این اوضاع و یأس و ناامیدیش از اصلاح امور است:

همه از روزگار معکوس است هرچه در کار ملک معکوسی است
(همان: ۵۶۷)

انوری نمیتواند در برابر ظلم حاکمان ساکت باشد؛ حاکمانی که بهای عیش و نوش و زندگی پر زرق و برق آنها را باید مردم بیچاره بپردازند. از شعر زیر معلوم میشود که مالیاتها و خراجهای دولتی بر دوش مردم بدبخت و بینوا سنگینی میکرد و شاعر چون تحمل دیدن این بی‌عدالتیها را ندارد، فریاد اعتراض و شکایت برمیآورد:

در و مروارید طوقش اشک اطفال منست لعل و یاقوت ستامش خون ایتام شماس
او که تا آب سبو پیوسته از ما خواسته است گربجویی تا به مغز استخوانش زان ماست^{۱۱}
(همان: ۵۲۸)

چه کسی میتواند این شعر غوغابرانگیز را فریاد کند، آن هم روزگاری که مردم به حقوق خود آشنا نیستند و به تنها چیزی که خوگرفته‌اند، تسلیم در برابر حکومت‌های جابر است و حکومتها نیز کوچکترین اعتراض را برنمیتابند:

خطابی با فلک کردم که از راه جفا کشتی	شهان عالم آرای و جوانمردان برمک را
زمام حلّ و عقد خود نهادی در کف جمعی	که از روی خرد باشد برایشان صد شرف‌سگ را
نهان در گوش هوشم گفت فارغ باش از این معنی	که سبلت بر کنده‌ایم هرده روز یک یک را

(همان: ۵۱۷)

۲-۵- شکوائیه‌های شخصی

نمود محسوس روح پرتلاطم و پریشان شاعران و من حقیقی ایشان، در بیان سوزها و گدازهای شخصی شکل پیدا میکند. نمونه بارز این سوزها، ناله از پیری، ضعف و ناتوانی، خواری و بیکی، ناداری، بیوفایی معشوق، سوگ عزیزان و موضوعاتی نظیر اینهاست. بنابراین چنین ناله‌ها و شکوه‌ها را میتوان شکوائیه‌های شخصی نامید. شکوائیه‌های شخصی انوری شامل مراثی او در سوگ افراد سرشناس مورد علاقه او، گله‌گزاریه‌های او از معشوق، ممدوح، دوست، پیری، بیماری، فقر و نداری و شاعری است. مراثی، شکایت از ضعف و پیری، پدر، معشوق و فضل و هنر خود و مواردی از این قبیل نیز شکوائیه‌های شخصی خاقانی را تشکیل میدهند.

۲-۵-۱- وجوه اشتراک

۲-۵-۱-۱- مرثیه

انوری هفت مرثیه دارد^{۱۲} او مهم‌ترین آنها را در قالب قصیده، به مناسبت مرگ «ابوطالب نعمه» و بقیه را در قالب قطعه و در سوگ افراد دیگر سروده است. به قول مرحوم مدرس رضوی مرثیه انوری هر سنگدلی را متأثر می‌کند. (نک: مقدمه دیوان انوری، همان: ۱۱۶)

شهر پرفتنه و پر مشغله و پر غوغاست سید و صدر جهان بار نداده است کجاست
دیر شد دیر که خورشید فلک روی نمود چیست امروز که خورشید زمین ناپیداست
(انوری، ۴۶)

از قصاید بلند خاقانی، حدود پانزده قصیده؛ از قصاید کوچک، سه قصیده؛ از قطعات، پنج قطعه و از ترکیب بندها، چهار ترکیب‌بند، به مرثیه‌های او در مرگ نزدیکان و افراد مورد علاقه‌اش از فقیهان و صاحب‌منصبان اختصاص دارد^{۱۳}. اما سوزناک‌ترین مراثی او، آنهايي هستند، که در مرگ پسر، رشیدالدین، سروده؛ چنانکه یکی از آنها "ترنم المصائب" نامیده شده است، که با این مطلع آغاز میشود:

صبحگاهی سرخوناب جگر بگشایید زاله صبحدم از نرگس تر بگشایید
(خاقانی، ۱۵۸)

در همه این مراثی، بخصوص مرثیه‌های فرزندش، شاعر سوگوار، با ناله‌ها و شکوه‌های جانگداز خود، دل هر خواننده‌ای را به درد آورده با خود همراه میکند:

نازنینان منا مرد چراغ دل من همچو شمع از مژه خوناب جگر بگشایید
خبر مرگ جگر گوشه من گوش کنید شد جگر چشمه خون چشم عبر بگشایید
(همان: ۱۶۱، ۱۶۰)

۲-۵-۱-۱- وجه اشتراک در مرثیه

یکی از وجوه تشابه مرثیه‌های انوری و خاقانی در این است که هر دو، زمانه و دنیا یا قضا و آسمان را در مرگ عزیزان مقصّر دانسته و به شکایت خود رنگ فلسفی بخشیده‌اند. انوری در مرگ ابوطالب نعمه چنین میسراید:

آفریده چه کند گر نکشد بار قضا کآفرینش همه در سلسله بند قضاست
والی ما که سپهر است ولایت سوزاست وای کاین والی سوزنده بغایت والاست
با تو گیتی چو جفا کرد وفا با که کند وین عجب نیست که خود عادت او جمله جفاست
(انوری ۴۶، ۴۷)

خاقانی هم، چون انوری شکایت خود را متوجه دنیا و فلک میکند:

به وفای دل من ناله برآرید چنانک چنبر این فلک شعوزه گر بگشایید
به جهان پشت مبندیدوبه یک صدمه‌آه مهره پشت جهان یک زدگر بگشایید
(خاقانی ۱۵۸)

و در مرثیه بها الدین احمد، میگوید:

از زمانه بترس خاقانی که زمانه زمان نخواهد داد
دیورایی است کو بدست بشر هیچ حرز امان نخواهد داد
(همان: ۱۶۷)

۲-۵-۱-۲- وجه تمایز در مرثیه

تفاوت عمده مرثیه‌های خاقانی با انوری گذشته از زیادی حجم، سوزناکتر بودن آنهاست و دلیل آن هم این حقیقت است که اولاً خاقانی شاعری است زودرنج و حسّاس و روی-همرفته غمگین که تداوم حوادث تلخ و ناگوار، روح او را آزرده و دلش را جریحه دار کرده است. ثانیاً جانگدازترین مرثیه‌های او در مرگ عزیزانش، بخصوص زن و فرزندش بوده است و سوزناکی و رقت‌بار بودن آنها امری بدیهی است؛ درحالی که انوری در زندگی چنین حوادث تلخی را تجربه نکرده است. لذا مرثیه‌های او را نمیتوان با مرثیه‌های خاقانی در یک ردیف قرار داد.

۲-۵-۱-۲- شکایت از بیوفایی معشوق

انوری همانند اغلب شعراء بنا به پیروی از سنت شعر فارسی، در تغزلات بعضی از قصاید و در بعضی قطعات و رباعیات؛ بویژه در غزلیاتش از جور و بی‌وفایی معشوق و هجران او نالیده است: شاعر گله‌مند از معشوق، گاه چنان در غم عشق درمانده میشود که حتی شکوه هم نمیتواند بکند:

کارم زغمت به جان رسیده است
فریاد برآسمان رسیده است
نتوان گلۀ تو کرد اگر چه
از دل به سر زبان رسیده است
(همان: ۷۷۶)

خاقانی نیز همانند انوری و سایر شعرا از بیوفایی و بیمهری و کبر و ناز معشوق گله کرده-
است. اینگونه شکایتها را میتوان در تغزلات قصاید، غزلیات، ترکیب‌بندها و رباعیهای او
مشاهده کرد:

جانان شدودل به دست هجرانم داد
هجر آمد و تبهای فراوانم داد
تب این همه تبخال پی آنم زد
تا بر لب یار بوسه نتوانم داد
(خاقانی، ۲۷۶ و ۷۱۵)

۲-۵-۱-۳- شکایت از پیری

انوری همچون هم‌نوعان خود از دیدن تارهای سفید مو در سر، بیمناک و هراسان است
و برای گریز از واقعیت، میل نگرستن در آینه را ندارد. اما پیری یک واقعیت است و
نمیتوان از آن گریخت. اگر هم در آینه نبیند، شانه موهای سفید را در دندان گرفته به او
نشان خواهد داد و اینجاست که شاعر باید غم جوانی از دست رفته را بخورد؛ جوانی که در
شرابخواری و خوشگذرانی سپری شده است و اثری از ضعف و ناتوانی در آن وجود نداشت:

در آینه چون نگاه کردم
یک موی سفید خود بدیدم
ز اندیشه ضعف و وهم پیری
در آینه نیز ننگردم
امروز به شانه ای از آن موی
دیدم دو سه تار و بر طپیدم
شاید که خورم غم جوانی
کز پیری خود چو بر رسیدم
ز آینه معاینه بدیدم
وز شانه به صد زبان شنیدم
(انوری، ۶۸۳)

خاقانی نیز از پیری خود نالیده و از این که نقد جوانی و زر عمر را گم کرده، اشک
میریزد:

زری که نقد جوانی است گم شد از کف عمر
در این سراچه خاکی که من خرابم از او
به آب دیده نبینی که خاک میشویم
بدان طمع که زر عمر بازیابم از او
(خاقانی، ۱۳۷۳: ۹۱۶)

او، از جوانی خویش نیز چندان راضی نبوده، چون ایام جوانیش در غم و اندوه سپری
شده است:

۲-۵-۱-۴- شکایت از فضل و هنر خود

انوری در چندین جا از شعر و شاعری شکوه کرده‌است^{۱۴}. تندترین و جدی‌ترین این شکوه‌ها در قصیده‌ای است که در آن، شاعری را پستتر و بیفایده‌تر از کناسی دانسته‌است. او معتقد است که بدون کناس کار جامعه لنگ میشود، اما نبودن شاعر هیچ ضرری به جامعه ندارد. شاید یکی از مهم‌ترین دلایل این دید او نسبت به هنر خود و بدگویی از آن، سرخوردگی او و برآورده نشدن انتظاراتی است، که از رهگذر این هنر داشته است:

ای برادر بشنوی رمزی ز شعر و شاعری	تا زما مشتگی گدا کس را به مردم نشمری
دان که از کناس ناکس درممالک چاره‌نیست	حاش لله تا نداری این سخن را سرسری
باز اگر شاعر نباشد هیچ نقصانی فتد	در نظام عالم از روی خرد گر بنگری

(انوری، ۴۵۴)

خاقانی هم که همواره به فضل و هنر خود میبالد همان را مایهٔ درد سر دانسته، از دستش شکوه سر میدهد؛ چه، همان است که بیش از هر چیز باعث درد و رنج او شده است. اما شکایت او از لونی دیگر است و نه تنها مانند انوری به هنر خود به دیدهٔ تحقیر ننگریسته و آن را برای جامعه بیفایده نمیداند، بلکه آن را همسنگ تاج پادشاهی و گنج می‌شمارد:

فضل درد سر است خاقانی	فاضل از درد سر نیاساید
سرور عقل و تاجدار هنر	درد سر بیند و چنین شاید
تاج، بی درد سر کجا باشد	گنج بی اژدها کجا پاید

(خاقانی، ۸۶۲)

۲-۵-۲- وجوه تمایز

انوری و خاقانی شکوائیه‌های شخصی متفاوتی دارند که وجوه مشترکی بین آنها نیست:

۲-۵-۱-۲- شکایت از بیماری

«انوری به بیماری رشته مبتلا بوده و از این جهت رنج می‌کشیده» (مدرس

رضوی، مقدمهٔ دیوان انوری، ۱۳۷۲: ۹۷)

زمانه را اگر این یک جفاست بسیار است به جای من چه کزین صد هزارگونه جفاست
 به دست حادثه‌بندی نهاد بر پایم که همچو حادثه‌گاهی نهان و گه پیداست
 سبک بصورت و چونان گران به قوت و طبع که پشت قامت از بار او همیشه دوتاست
 (انوری، ۱۳۷۲: ۴۲)

۲-۵-۲-۲- شکایت از بیتوجهی ممدوح

انوری که شاعری است مداح و جز برای دریافت صله کسی را مدح نمیگوید، از ممدوحی که به او بیتوجهی نموده و به قصیده‌اش وقعی ننهاده، شاکی است:

فغان من ز خداوند من حمیدالدین که از وجود من اورا فراغتی است شگرف
به صد هزار تکلف به خدمتش بردم قصیده‌ای که نه نقدش عیار یافت نه صرف
(همان: ۶۶۵)

۲-۵-۲-۳- شکایت از دوست

انوری مثل هر انسانی دیگر از دوستان انتظاراتی دارد. وقتی این انتظارات برآورده نشود، کسی مثل او با که خصوصیات اخلاقی خاص از جمله صراحت و رک‌گویی، نمیتواند سکوت کند. بنابراین حتی از دوستی که به هنگام بیماری به عیادتش نیامده مینالد:

ای بدیع الزمان بیا و ببین که زبدعت جهان چه می زاید
دوستان را به رنج بگذاری تا فلکشان به غم بفرساید
تو زمن فارغ و دل‌م شب و روز چشم بر در تو را همی پاید
(همان: ۶۳۷)

۲-۵-۲-۳- شکایت از پدر

خاقانی که شاعری است شکایت پیشه، حتی از پدر خود نیز شکایت کرده است؛ زیرا پدرش نه تنها دارای طبعی خشن و خوبی تند بوده، بلکه از فضل و هنر خاقانی هم ننگ داشته و آرزو میکرد که ای کاش پسرش جولاهه میبود تا سخنور:

زین خام قلتبان پدری دارم کز آتش آفرید جهاندارش
همزاد بوده آزر نمرودش استاد بوده یوسف نجارش
با آنکه بهترین خلف دهرم آیدز فضل و فطنت من عارش
کای کاش جولهستی خاقانی تا این سخنوری نبدی کارش
(خاقانی، ۱۳۷۳: ۸۹۴)

نتیجه :

انوری و خاقانی از جمله شعرایی هستند که در یک عصر، اما در محیط‌هایی جداگانه زیسته و دارای روحیه‌های متفاوتی بوده‌اند. ولی دردها و رنجهای مشترک، این دو را وادار به سرودن شکوائیه‌های نزدیک به هم نموده‌است. تفاوت‌هایی که در شکوه‌های این دو شاعر نامدار دیده می‌شود، بیشتر ناشی از حوادث متفاوتی است که برای هر کدام پیش آمده است و تا حدی نیز ناشی از روحیات خاص هر کدام از آنهاست.

وجوه اشتراک و اختلاف شکوائیه‌های انوری و خاقانی را میتوان بشکل زیر دسته‌بندی کرد:

شکوائیه‌های فلسفی

الف) وجوه اشتراک

ستمگری آسمان؛ بیمهری به هنرمندان و نوازش بیهنران؛ بخل آسمان؛ خواهش از دنیا با زبانی تند، برای خاتمه دادن به جفاهای خود.

ب) وجوه اختلاف

طنز(انوری)؛ شکایت از بخت(خاقانی)؛ تعابیر مختلف از دنیا، آسمان و بخت و طالع(خاقانی)

شکوائیه‌های اجتماعی

الف) وجوه اشتراک

شکایت از بخل و خست مردم روزگار؛ شکایت از ناهلان و تنهایی خود؛ شکایت از زنان.

ب- وجوه اختلاف

فراشخصی بودن(انوری)؛ گله از اقران و حاسدان و طبقات و اصناف مختلف جامعه(خاقانی)

شکوائیه‌های سیاسی

در این نوع شکوائیه، این دو شاعر تفاوت اساسی با هم دارند و آن‌هم فراشخصی بودن شکوائیه‌های انوری و وجود حبسیه در اشعار خاقانی است.

شکوائیه‌های شخصی

الف) وجوه اشتراک

مرثیه؛ شکایت از بیوفایی معشوق؛ شکایت از پیری؛ شکایت از فضل و هنر خود.

ب- وجوه اختلاف

شکایت از بیماری(انوری)؛ شکایت از بیتوجهی ممدوح(انوری)؛ شکایت از دوست(انوری)؛ شکایت از پدر(خاقانی)

پی نوشتها:

- ^۱ دربارهٔ مواد، موضوعات، عوامل ظهور و آفاق شعر غنایی بنگرید به: شفیعی کدکنی، ۱۳۷۲: ۶، ۷ و نیز زرین کوب، ۱۳۷۹: ۱۴۲-۱۵۷. همچنین در خصوص تقسیم بندی انواع ادبی و ترسیم نموداری آنها، رجوع کنید به: زرقانی، ۱۳۸۸: ۸۶، ۹۲.
- ^۲ در برخی از پژوهشها، شکوائیه با عناوینی چون "گلایه" و «بث الشکوی» نیز مورد بحث قرار گرفته است. بنگرید به: شمیسا، ۱۳۸۱: ۲۵۷ و رزمجو، ۱۳۷۰: ۱۰۹ و نیز طالبیان، ۱۳۷۲: ۷۷.
- ^۳ در خصوص تقسیم بندی انواع شکوائیه‌ها بنگرید به: دادبه، ۱۳۸۱: ۳۴۳-۳۴۶.
- ^۴ رجوع شود به صفحات ۳۷۶، ۵۱۰، ۷۰۴، ۷۳۰، ۸۰۷ دیوان.
- ^۵ عنوان این قطعه چنین است: «امیر شجاعی شاعر در قدح انوری گفته» اما از طرفی، بنا به تصریح مرحوم مدرس رضوی در حاشیه «این عنوان از نسخه ط است و در نسخ دیگر قطعه به انوری نسبت داده شده است.» و از طرف دیگر نه تنها هیچگونه قدح و هجوی از این قطعه استنباط نمیشود، بلکه شکایتی است بسیار طنزآمیز که انسان شوخ طبعی همچون انوری میتواند در حق خود بگوید.
- ^۶ رجوع شود به صفحات ۲، ۱۶، ۶۳، ۶۹، ۸۳، ۱۷۳، ۲۵۱، ۲۸۹، ۳۲۱، ۳۶۴، ۳۷۶، ۵۱۰، ۷۳۰، ۷۸۸ دیوان.
- ^۷ در قصیده‌ای دیگر از خاقانی، همانند این شکایت از زبان فرزندش، رشیدالدین، شنیده میشود: (نک: خاقانی، ۱۳۷۳: ۴۰۹، ۴۱۰)
- ^۸ خانم دکتر معدن کن، قصایدی را که خاقانی در اشتیاق به سفر خراسان سروده است، «خراسانیه» نامیده‌اند.
- ^۹ رجوع شود به صفحات ۲۴، ۶۰، ۱۷۳، ۲۷۹، ۳۲۰ دیوان.
- ^{۱۰} برای مزید اطلاع بنگرید به: یوسفی، ۱۳۴۵: ۳۰۵-۳۰۹.
- ^{۱۱} با تأمل در این ابیات، بی‌درنگ قطعه معروف "اشک یتیم" از پروین اعتصامی به ذهن متبادر میشود. (نک: اعتصامی، ۱۳۴۱: ۷۹) بتردید در ادبیات معاصر ایران، قطعه مذکور، نماد فریاد عدالتخواهی تواند بود. شعر انوری نشان میدهد که شکوه‌ها و ناله‌ها و فریادهای حق-طلبی و عدالتخواهی، مسبوق به سابقه دیرین است و حتی در شعر سرامدان شاعران ستایشگر به طریق شگفت‌انگیزی نمود پیدا کرده است.
- ^{۱۲} رجوع شود به صفحات ۴۶، ۵۴۵، ۵۷۳، ۶۴۲، ۶۶۰، ۷۰۳، ۷۱۷ دیوان.

^{۱۳} رجوع شود به صفحات ۵۶، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۶۲، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۲۰۷، ۲۳۷، ۳۰۰، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۱۵، ۳۶۰، ۴۰۶، ۴۱۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۵۲۷، ۵۳۲، ۵۳۷، ۵۴۱، ۷۸۰، ۸۳۴، ۸۳۵، ۸۶۸ دیوان.

^{۱۴} رجوع شود به صفحات ۷۴۲، ۷۵۱ دیوان.

فهرست منابع :

- ۱- اعتصامی، پروین (۱۳۴۱)، *دیوان قصاید و مثنویات و تمثیلات و مقطعات*، چاپ پنجم، تهران، چاپخانه دولتی ایران.
- ۲- انوری، علی بن محمد (۱۳۷۲)، *دیوان انوری*، به اهتمام محمدتقی مدرّس رضوی، چاپ چهارم، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۳- خاقانی، ابراهیم بن محمد (۱۳۷۳)، *دیوان خاقانی*، به تصحیح ضیاءالدین سجّادی، چاپ چهارم، تهران، انتشارات زوّار.
- ۴- دادبه، اصغر (۱۳۸۱)، «بث الشکوی» *دایره‌المعارف بزرگ اسلامی*، زیر نظر محمدکاظم موسوی بجنوردی، جلد ۱۱، تهران، بنیاد دایره‌المعارف اسلامی، صفحات ۳۴۳-۳۴۶.
- ۵- دهخدا، علی اکبر، (۱۳۷۳)، *لغت نامه*، چاپ اول از دوره جدید، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- ۶- راشد، محمدرضا (۱۳۸۱) «شعر غنایی و وامق و عذرا» مقدمه وامق و عذرا به تصحیح رضا انزایی نژاد و غلامرضا طباطبایی مجد، چاپ اول، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، صفحات چهارده تا بیست و چهار.
- ۷- رزمجو، حسین (۱۳۷۰)، *انواع ادبی و آثار آن در زبان فارسی*، چاپ اول، مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی.
- ۸- ریپکا، یان (۱۳۶۴)، *ادبیات در ایران در زمان سلجوقیان و مغولان*، ترجمه یعقوب آژند، چاپ اول، تهران، نشر گستره.
- ۹- رینگرن، هلمر (۱۳۸۸)، *تقدیر باوری در منظومه‌های حماسی*، ترجمه ابوالفضل خطیبی، چاپ اول، تهران، انتشارات هرمس.
- ۱۰- زرقانی، سید مهدی (۱۳۸۸)، *تاریخ ادبی و قلمرو زبان فارسی*، چاپ اول، تهران، انتشارات سخن.
- ۱۱- ----- (۱۳۸۸) «طرحی برای طبقه‌بندی انواع ادبی در دوره کلاسیک»، فصل‌نامه پژوهش‌های ادبی، شماره ۲۴، ۱۳۸۸، صفحات ۸۱-۱۰۶.
- ۱۲- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۶۲)، *با کاروان حله*، چاپ پنجم، تهران، سازمان انتشارات جاویدان.
- ۱۳- ----- (۱۳۷۹)، *شعر بی دروغ، شعر بی نقاب*، چاپ هشتم، تهران، انتشارات علمی.
- ۱۴- سرّامی، قدمعلی (۱۳۷۵)، *بث الشکوی* «دانشنامه جهان اسلام» زیر نظر غلامعلی حدّاد عادل، تهران،

- ۱۵- شفیع کدکنی، محمد رضا (۱۳۷۲)، *مفلس کیمیا فروش*، چاپ اول، تهران، انتشارات سخن.
- ۱۶- ----- (۱۳۷۲) «*نواع ادبی و شعر فارسی*» آموزش زبان فارسی، شماره ۳۲، صفحات ۴-۹
- ۱۷- ----- (۱۳۷۲) «*نواع ادبی و شعر فارسی*» آموزش زبان فارسی، شماره ۳۳، صفحات ۴-۹
- ۱۸- شمیسا، سیروس (۱۳۸۱)، *انواع ادبی*، چاپ نهم، تهران، انتشارات فردوس.
- ۱۹- ----- (۱۳۷۵)، *سبک شناسی شعر*، چاپ دوم، تهران، انتشارات فردوس.
- ۲۰- شهیدی، سید جعفر (۱۳۸۷)، *شرح لغات و مشکلات دیوان انوری*، چاپ چهارم، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۲۱- صفا، ذبیح الله (۱۳۶۶)، *تاریخ ادبیات در ایران*، جلد ۲، تهران، انتشارات فردوس.
- ۲۲- طالبیان، یحیی (۱۳۷۲) «*بث الشکوی در شعر خاقانی*» نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان، شماره ۴، صفحات ۷۷-۹۶
- ۲۳- ظفری، ولی الله (۱۳۶۴)، *حبسیه در ادب فارسی*، چاپ اول، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- ۲۴- عباسپور، هومن (۱۳۷۶)، «*بث الشکوی*»، فرهنگنامه ادبی فارسی، به سرپرستی حسن انوشه، ج ۲، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ۲۵- کزازی، میرجلال الدین (۱۳۸۶)، *سوزن عیسی*، چاپ اول، تبریز، انتشارات آیدین.
- ۲۶- محمدی، هاشم (۱۳۷۷) «*دبیات غنایی*»، کیهان فرهنگی، شماره ۱۴۱، صفحات ۱۳-۱۵
- ۲۷- معدن کن، معصومه (۱۳۷۵)، *نگاهی به دنیای خاقانی*، جلد ۱، چاپ اول، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- ۲۸- یاحقی، محمد جعفر (۱۳۸۴) «*بث الشکوی*»، دانشنامه زبان و ادب فارسی، به سرپرستی اسماعیل سعادت، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی.، صفحات ۷۰۷-۷۰۹
- ۲۹- یوسفی، غلامحسین (۱۳۴۵) «*لامه اهل خراسان*»، یغما، شماره ۲۱۸، ۱۳۴۵، صفحات ۳۰۵-۳۰۹.